



علل انحطاط علمی مسلمین بعد از دوره درخشان قرون ۲ تا ۶ هجری

دکتر محمدصال مصلحیان
عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

قرن سوم هجری) و بسط و شرح آنها: چنانکه حکمت ارسطویی را مشائیون اسلامی و حکمت فیثاغورس را گروهی ایرانیان موسوم به اخوان الصفا، که شاخه فرهنگی اسماعیلیان محسوب می شدند، پذیرفتند و عقاید مانویان، مزدکیان و افلاطونیان در اندیشه های رازی درهم آمیخته شد.^۳

پ) رونق اقتصادی و ثبات سیاسی در عصر طلایی (در دوره عباسیان) به همراه علم دوستی ائمه اطهار (ع)، منصور، هارون و مأمون و اکرام ادبا و علما توسط ایشان:

عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد؛^۴ یعنی ارزش دانشمندی که از دانش او بهره ای برده شود، از ۷۰ هزار عابد بیشتر است.

ت) نفوذ ملل غیرعرب و به ویژه ایرانیان در دربار عباسی: ذبیح... صفا در این مورد می گوید:

در مدتی بیش از یک قرن که حکومت و سیاست و سیادت در دست عرب بود، نه تنها توجه و اقبالی اساسی به علم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال به علم را مهینه موالی و شغل بندگان می دانست و از آن کار ننگ داشت و به همین سبب تا آن روز که جز تژاد عرب حکومت نمی کرد، اثری از روشنی علم در عالم اسلامی مشهود نبود و پس از آنکه با غلبه عنصر ایرانی و برانداختن حکومت اموی و تشکیل دولت عباسی، نفوذ ملل غیرعرب در دستگاه خلفا شروع شد، توجه به علوم نیز آغاز گشت. این خلدن می گوید که از امور غریبه یکی این است که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم شرعی و خواه در علم عقلی.^۵

ادوارد براون می گوید:

اگر از علومی که عموماً به اسم عرب معروف است اعم از حدیث، تفسیر، الهیات، فلسفه، طب، لغت، تاریخ و حتی صرف و نحو زبان

در زمان رحلت رسول اسلام (ص) به جز ده و اندی تن، بقیه اعراب عربستان بی سواد بودند و در زمان خلفای راشدین به خاطر جنگهای گوناگون یا بی ثباتی سیاسی، مجالی برای پرداختن به علم نبود. کرونولوژی یا بررسی مقطع زمانی زندگی دانشمندان جامعه اسلامی از رحلت پیغمبر (ص) به بعد، نشان از وجود یک دوره درخشان بالندگی و رشد علم را در این جامعه، از نیمه دوم قرن دوم هجری قمری (هشتم میلادی) تا نیمه اول قرن ششم هجری قمری (دوازدهم میلادی) موسوم به دوره طلایی اسلامی، می دهد.

می توان از عوامل شکوفایی علمی، به موارد ذیل اشاره کرد:
الف) تشویق اسلام به کسب علم: در قرآن به تدبیر در طبیعت (آل عمران، ۱۹۱؛ بقره، ۲۱۹)، حقیقت جویی (عنکبوت، ۶۸)، دوری از پیروی کورکورانه (اسراء، ۳۶)، ارزش علم (زمر، ۶) و کسب دانش از هر منبع (زمر، ۱۸) تاکید شده است. بنابراین در دوره ای که مردم عامل به دستورات اسلام بودند، واقعاً به فراگیری علم، حمایت مالی از دانشمندان و تشویق آنان و ایجاد مدرسه و کتابخانه پرداختند و این یک عامل مهم شکوفایی تمدن اسلامی بود.

الحاکم بامرالله، خلیفه قاطمی، در ۳۹۵ ه.ق. کتابخانه عظیمی در قاهره تأسیس کرد که به دارالحکمه قاهره موسوم شده است. این کتابخانه در عصر خود بی نظیر بود. طبقات مختلف مردم برای مطالعه یا نسخه برداری یا فراگیری علوم به این کتابخانه مراجعه می کردند و مواد مورد نیاز آنان از قبیل مرکب و انواع کاغذ و دوات، در آن فراهم بود.^۲

ب) جذب میراث عقلی و دانشهای یونانی، هندی، چینی، حرانی، ایرانی و سریانی در جریان عصر ترجمه (نیمه دوم قرن دوم تا نیمه دوم

عربی، آنچه را که ایرانیان در این قسمت نوشته‌اند جدا کنیم، بهترین قسمت آن، علوم از بین می‌رود.^۶

ث) آزادی دینی در جامعه و احساس امنیت از طرف دانشمندان غیرمسلمان که موجب دلگرمی آنها به کار و تلاش علمی شد:

یکی از عوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن و ترقی و تعالی علوم و ادبیات در نهضت عباسیان این بود که خلفا در راه ترجمه و نقل علوم، از بذل هر چیز گران و ارزان دریغ نداشتند و بدون توجه به ملیت و مذهب و نژاد، دانشمندان و مترجمین را احترام می‌کردند و همه نوع با آنها مساعدت می‌کردند و از آن رو دانشمندان مسیحی، یهودی، زرتشتی، صابئی و سامری در بارگاه خلفا گرد آمدند و خلفا طوری با آنان با مهربانی رفتار می‌کردند که باید طرز رفتار آنان برای فرمانروایان هر ملت و مذهبی سرمشق آزادی‌خواهی و عدالت‌گستری باشد.^۷

ج) از بین رفتن بینش پان عربیسم (اتکا به نژاد عرب) در دستگاه خلافت توسط عباسیان: به قول هانری لوکاست در کتاب تاریخ تمدن: «دروازه‌های دستگاه خلافت به سوی اقوام دیگر باز گذاشته شد.»

اما از قرن ششم هجری قمری (دوازدهم میلادی) نوعی زوال علمی در جامعه اسلامی آن روز پدیدار شد. مشخصه این افول، کاهش تعداد دانشمندان و اندیشمندان، کاهش تعداد کتب و رساله‌های جدید حاوی نوآوری و نیز ابداع و یکسان شدن اندیشه‌هاست.

در اینجا به بررسی بعضی از علل این افول می‌پردازیم:

۱. نظریه ترکیبی ارگانیک سیستمی: بر مبنای این نظریه، هر تمدن بعد از پیدایش، شروع به رشد می‌کند و اگر به صورت یک سیستم بسته درآید، راکد شده و سپس رو به زوال و انحطاط می‌گذارد. به عقیده مهدی فرشاد، تمدن اسلامی چنین سرنوشتی داشته است.

سیستم حکمت طبیعی برای ادامه حیات و احیای رشد خود نیاز به منابع جدید اطلاعات، نظریه‌ها و روشهای موثرتر و مناسبتر از سیستم فکری قبلی داشت و این خواسته‌ها در آن عصر، به علت تأثیرات منفی عوامل محیطی، موجود نبودند. علم و حکمت از سده ششم هجری (دوازدهم میلادی) به بعد به یک سیستم بسته تبدیل شده بود، سیستمی که از محیط بیرونش جز مایه‌های زهرآگین به درونش راه نمی‌یافت.

این سیستم بسته پس از آنکه قوایش به پایان رسید و قدرت ادامه حیات و مقابله با عوامل مخالف را از دست داد، همانند بسیاری از سیستمهای دیگر، رو به پیری رفت و حرکت آن به سکون و رکود مبدل گردید و به این ترتیب موجودیت حکمت طبیعی از جامعه شرقی آن روز، رخت بر بست و از میان رفت و تنها ساقه‌هایی از آن به صورت تک متفکرانی چون طوسی، سهروردی و ملاصدرا به جای می‌مانند.^۸

۲. نظریه عاریتی بودن علم دوره طلایی اسلامی: صادق زیبا کلام به عنوان مهمترین خصوصیت عصر طلایی می‌گوید:

رونق علمی که در قرن اولیه حکومت عباسی به وجود آمد، یک جریان طبیعی و خودجوش نبود، بلکه پدیده‌ای بود که از بیرون وارد مرکز امپراطوری اسلام در بغداد شده بود. آنچه که پدیده علوم اسلامی را تشکیل می‌داد، برگرفته از تمدنهای دیگر بود... نهضت علمی در زمان مأمون و دیگر خلفای علم‌گرای، در حقیقت یک نهضت طبیعی خودجوش نبود بلکه یک نهضت ترجمه بود. دارالحکمه نیز یک

دانشگاه نبود بلکه بیشتر یک دارالترجمه بزرگ بود... آنچه که به نام عصر طلایی اسلام در زمان بنی‌عباس درخشید، پدیده‌ای نبود که به تدریج و مرحله به مرحله و در طی چندین قرن افت و خیز در بغداد شکل گرفته بوده باشد و بنابراین به آسانی و در نتیجه رفتن یک خلیفه و آمدن یکی دیگر از بین نرود، بلکه وصله‌ای بود که همزمان با پیشرفت فتوحات مسلمین در سرزمینهایی که علوم در آنها وجود داشت، دفعتاً وارد مرکز امپراطوری بنی‌عباس در بغداد شده بود؛ درختی نبود که به صورت نهالی کاشته شده و به تدریج ریشه دوانیده و رشد کرده باشد بلکه درختی بود که با ریشه از جای دیگر کنده شده و به بغداد آورده شده و در آنجا کاشته شده بود. ممکن بود در شرایط مناسبی قرار بگیرد (که در عمل هم در مقطعی اینگونه شد و این درخت ریشه گرفت و میوه زیادی هم بار آورد) اما این احتمال هم وجود داشت که شرایط جدید چندان مناسب برای رشدش نباشد و نهایتاً خشک شود. امری که پس از گذشتن عصر طلایی پیش آمد.^۹

۳. ترس دینداران متعصب و بی‌مایه که از برخورد با اندیشه‌های نو می‌هراسیدند و لذا به محدود کردن دامنه تعقل پرداختند. بسته شدن باب اجتهاد در میان فرق سنی، که به علت اعتقاد به بسنده بودن فقه موجود و جلوگیری از التقاط در دین روی داد، موجب تعطیل شدن تحقیق و نوآوری در مسایل دینی از زمان متوکل عباسی (نیمه دوم قرن سوم هجری قمری) شده و به علاوه این شیوه برخورد با آرا و نظریات جدید به حوزه‌های دیگر تفکر مانند فلسفه، حکمت و علوم طبیعی، تعمیم داده شد زیرا به قول «رنان» در کتاب تاریخ علم کمبریج «مسلمانان هرگز حساب علم و مذهب را از یکدیگر جدا نکردند.» روش تقادی تضعیف شد و یک نوع فضای پذیرش منفعلانه به وجود آمد.

در نیمه دوم قرن اول هجری قمری، فرقه‌ای به نام معتزله ظهور کرد که بیرون آن به علت اعتقاد به اختیار در برابر جبر و خلق قرآن، برای عقل، جایگاه بلندی در نظر گرفتند. اینان بر خلاف متعصبان سنت و حدیث، که نص حدیث و سنت را تنها تکیه‌گاه خود قرار داده بودند و بعضی از آنها حتی اثبات عقلی را حرام می‌دانستند، در تعارض حدیث با عقل، عقل را مقدم داشتند^{۱۰} و اجازه دادند که تا عمق ایمان مذهبی نفوذ کنند. اولین خلفای عباسی از جریان معتزله حمایت کردند اما با شروع خلافت متوکل، متعصبان حدیث و سنت، قدرت یافتند و با ظهور فرقه اشعری و تحریم بدعت (جهت جلوگیری از تحریف دین) توسط آنان، تقلید بر تفکر مستولی شد. ذبیح... صفا در این مورد می‌گوید:

زیانهایی که جلوگیری از بحث و نظر و اعتقاد و تسلیم و تقلید بر اندیشه مسلمین، که تازه در حال تکون و ترقی بود، وارد آورد، بشمار و از همه آنها سخت‌تر آن است که با ظهور این دسته در میان مسلمین، مخالفت با علم و علما و عناد با تامل و تدبیر در امور علمی و تحقیق در حقایق و انتقاد آراء علمای سلفه آغاز شد زیرا طبیعت محدثین متوجه به وقوف در برابر نصوص و احترام به آنها و محدود کردن دایره عقل و احترام به روایت به حد اعلی و منحصر ساختن بحثها در حدود الفاظ است. این امور سبب عمده ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و درآوردن

یافت و این رونق به تدریج به اشراف کامل الهیات بر طبیعیات انجامید.^{۱۲}

۶- وجود پادشاهان و حکام نالایق و عقل ستیزی آنها و نیز استبداد بر جامعه اسلامی، خلیفه نهم عباسی، متوکل، نخستین حامی متعصبان حدیث، سنت و فقه بود. «او جدل و مناظره در آرا را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد، مجازات کرد و امر به تقلید داد و روایت و حدیث را آشکار کرد».^{۱۵} «بر اهل ذمه (یهودی، مسیحی و زرتشتی) سختگیری کرد و درس خواندن فرزندان آنان را در مدارس مسلمانان ممنوع ساخت. این اعمال متعصبانه باعث شد که فقها و محدثین، دشمنان خود یعنی فلاسفه و متکلمان معتزله را که به الحاد و زندقه متهم شده بودند، از میدان بیرون کنند و نیز دانشمندان اهل ذمه، دست به مهاجرت بزنند یا لاقلاً از فعالیت علمی آنان کاسته شود.

جریان مبارزه با خردگرایی با روی کار آمدن غزنویان و سپس سلجوقیان، که از خوی بیابانگردی، سادگی ذهن و تعصب نسبت به اهل سنت و حدیث برخوردار بودند، از قرن پنجم هجری قمری به بعد شکل رسمی و حکومتی گرفت؛ به طوری که هرگونه بحث راجع به علوم طبیعی ممنوع شد. خواجه نظام الملک با تأسیس مدارس نظامیه در بغداد، ری، بصره، نیشابور و... به شدت به گسترش سنت گرایی و جزم اندیشی پرداخت. در این مدارس فقط به فقه و اصول توجه می شد و فقط شرح و تحشیه بر آثار گذشتگان رونق داشت ولی جایی برای فلسفه و علوم عقلی نبود.

با ظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در جانب ایران از قرن پنجم هجری به بعد، آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت، از میان رفت و جای خود را به خشکی و سبک مغزی داد و از اینجاست که می بینیم از این پس یا صاحبان آرا فلسفی به سختی مورد تعقیب واقع شدند و یا ناچار گردیدند که عقاید خویش را به شدت و بیشتر از سابق، به آرا اهل مذاهب بیامیزند و فلسفه را در همان طریق به کار برند که علم کلام را به کار می بردند. در مدارس که از قرن پنجم هجری به بعد در خراسان و سپس در عراق و سایر نواحی ممالک اسلامی ایجاد شده، تعلیم و تعلم علوم عقلی ممنوع بود و جز ادبیات و علوم دینی، چیزی تدریس نمی شد و این امر طبعاً از رونق و رواج علوم عقلی و توجه طلاب به آنها می کاست.^{۱۶}

۷. تفرقه بین مسلمانان:

جزیره العرب قبل از ظهور پیغمبر اسلام به صورت میدان جنگی همیشگی درآمد بود زیرا خصلت جنگجویی در اعراب فطری و اصیل بود. همینکه اسلام آمد و اعراب را با هم مهربان ساخته و نزاعهای داخلی را خاتمه داد، اینان تمام قوا و نیروی خود را متوجه بلاد بیگانه کردند و همان خوی جنگجویی سبب پیشرفت ایشان گردید و همینکه میدان را از دشمن پاک کردند، روی همان خوی سلحشوری و جنگجویی، لبه شمشیر را به سوی خودشان متوجه ساختند و در نتیجه همان خویی که سبب عظمتشان شده بود، موجب انحطاط و بدبختیشان گشت.^{۱۷}

تکفیر کردن متقابل یکدیگر، از بین رفتن محیط باز برای بحث و تبادل نظر و پذیرش ایده های جدید و بالاخره ترویج این فکر که علوم غیرمذهبی موجب کم شدن ایمان و خروج از صراط مستقیم می گردد، امام محمد غزالی یکی از مدرسان بزرگ نظامیه بود که با فلسفه به

متفکرین در شمار ملحدین و زنداقه گردید. اینها نتایج بود که بعد از اختناق بر عقلهای مسلمین چیره گردید و آنچه در کتب بود بر آنچه در عقل محترم است، برتری یافت و به همین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغویه مطلب بسیار در حفظ داشته، بر عالمی که قلیل الحفظ و کثیرالتفکر بود، رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر، فروزی یافت و در نتیجه فلسفه و سایر علوم عقلی، روز بروز از رونق و رواج افتاد تا جایی که نظایر محمدبن زکریا، ابونصر، ابوریحان و ابوعلی، حکم سیمرخ و کیمیا یافتند.^{۱۸}

مخالفت متعصبان در مقابل تفکر علمی در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) بسیار نیرومند شده بود به طوری که به قول عبدالسلام در کتاب «ارمانها و واقعیتها»، ابوریحان بیرونی به خاطر استفاده از تقویم شمسی بیزانسی، برای ابزاری که به منظور تعیین اوقات نماز اختراع کرده بود، از سوی بعضی از علمای دینی همعصر خود به بدعت و فساد عقیده متهم شد. او در رد کسی که از به کار بردن این وسیله ابا داشت، در رساله «افراد المقال فی امر الظلال» می نویسد:

پس چهل او وی را بر آن داشت که چیزی را که مبتنی بر ماههای رومی است، نپذیرد و اجازه دخول آن به مسجد را نهد زیرا آنان مسلمان نیستند. پس به وی گفتم: مردم روم نیز غذا می خورند و در بازارها راه می روند. پس در این دو امر نیز از آنها تبعیت مکن.^{۱۹}

۴- اعتقاد به اینکه آنچه شناختنی است، شناخته شده است و این که به هر سؤال اساسی، پاسخ داده شده است. لذا به شرح کارهای گذشتگان و تفسیر آنها، تلخیص این شرحها، تعدیل مختصرها و حاشیه نویسی بر اینها پرداختند؛ بدون اینکه مطلب تازه ای آورده شود و تحقیق و جستاری صورت پذیرد (تنها فایده این کارها، حفظ سنتهای فرهنگی و ادبی بود). به علاوه تکیه بر ترجمه کتب و رساله های یونانی، هندی و... و پرورش روحیه تقلید و پیروی کورکورانه به همراه مقهور شهرت بیگانگان (به ویژه یونانیان) شدن، موجب شد روحیه نقادی، کنکاش و خلاقیت از جامعه اسلامی رخت بریندد. هموت ریتر می پرسد: «وظیفه یک دانشمند مسلمان چیست؟» و پاسخ آن: «عبارت است از نقل آنچه استادش به او آموخته، به نسل آینده به کامل ترین صورت از درستی و امانتداری»^{۲۰}

۵- آیین مدرسی (اسکولاستیک) و تفکیک علوم به علوم اوایل (یا عقلیه) و علوم شرعیه و ارج غیر ضروری بر الهیات در برابر طبیعیات.

مهدی فرساد این عامل را به صورت زیر توضیح می دهد:

در آیین مدرسی، علم دنیا می باید که در خدمت الهیات درآید و شناخت پدیدارهای جهان می باید که معطوف به شناخت منبع الهی باشد. علوم عقلی در این آیین مکمل باورهای منقول دینی است و تعقل و اندیشه علمی در مسیر کلی اعتقادات مذهبی، جریان پیدا می کند. در آیین مدرسی آن طور که در درازنای تاریخ تمدن بشر پدید آمده اند، تفکر آزاد و پرسشهای بنیادی در باب مسائل دینی و به سؤال گذاشتن اصولی که مبانی دین را تشکیل می دهند، مطرود است و در همین جاست که تفلسف به عنوان گرایش مستقل و غیروابسته به اعتقادی خاص، مطرود واقع می گردد و در نظر یک معتقد به آیین مدرسی، همراه کننده شمرده می شود. در جهان اسلام، خاصه از سده های یازدهم میلادی (پنجم هجری) به بعد آیین مدرسی رونق بیشتری

سختی مبارزه کرد ولی البته با علوم طبیعی فقط از سر پیامدهای آن، مخالف بود.

وی در رد اندیشه‌های فلسفی تا جایی پیش رفت که فارابی و ابن سینا را «المتفلسفة الاسلامیه» فیلسوف نمایان اسلامی، نامید و برخی از سخنان آنان را «الکفر الصریح» خواند و موضوع «تکفیر» آن فیلسوفان اسلامی را در اعترافات خود یادآوری کرد.^{۱۸}

غزالی معتقد است که «چیزی از علوم ریاضی که ذاتاً مفید است، نفعاً و اثباتاً به امور دینی ارتباطی ندارد بلکه در آنها مسائل برهانی و استدلالی هست که انکار آن میسر نیست اما در عین حال دو اکت از آن منبعث می‌شود و آن چنان است که هر کس در آن نظر کند، از نکات دقیق و براهین و دلایل آن به عجب می‌افتد و به سبب این اعجاب، نظر خوب به فلاسفه پیدا می‌کند و می‌پندارد که همه علوم آنان در وضوح و استواری برهان، مثل این علم ریاضی است، آنگاه از کفر و تعطیل و سستی ایشان در امور شرع، با خبر می‌شود و از راه تقلید، طریق کفر می‌سپارد.»^{۱۹}

اساساً متعصبان سنت و حدیث هر کس را که به علوم اوایل (طبیعی) توجهی داشت، زندق و ملحد می‌دانستند؛ چنان که مأمون را زندق و حتی امیرالکافرین می‌خواندند. «ایشان لفظ علم را جز بر علم موروث از نبی، اطلاق نمی‌کردند و یا جز آن را علم نافع نمی‌شمردند و علمی را که نفع آن برای اعمال دینی ظاهر و آشکار نبود، عذیم‌الفایده می‌پنداشتند و می‌گفتند که به تجربه دریافته شده که چنین علمی به خروج از صراط مستقیم منتهی خواهد شد. علوم اوایل را علوم مهجوره یا «حکمة مشوبة بکفر» می‌شمردند.»^{۲۰}

گروه اخوان الصفا که در قرن چهارم هجری می‌زیستند، در رسائل خود نظر متکلمان و متعصبان سنت و حدیث را نسبت به علوم اوایل چنین بیان داشته‌اند: «ان علم الطب لا منفعة فیه و ان علم الهندسیة لا حقیقة لها و ان علم المنطق و الطبیعیات کفر و زندقة و ان اهلها ملحدون».^{۲۱} همچنین سوزانیدن کتابهای فلسفی و آزار فیلسوفان در قرون پنجم و ششم هجری قمری، رایج بود. گروهی از فیلسوفان در این خلدون، مورخ مشهور و مسلمان تونس قرن هشتم هجری قمری نیز با تعصب و تنگ‌نظری، مسلمانان را از نزدیک شدن به فلسفه و علوم اوایل می‌ترساند:

از این علوم و داندگان آن، تباهی خرد به ملت اسلام زوی آورده است و بسیاری از مردم به سبب شیفتگی به آنها و تقلید از عقاید ایشان، عقل خویش را از دست داده‌اند و گناه آن به عهده کسانی است که مرتکب اینگونه امور می‌شوند... سزااست که از اندیشیدن و توجه در آنها اعراض کنیم. چه اعراض از نگریستن در علم طبیعی از قبیل این است که فرد مسلمان اموری را که برای او سودمند نیست، فروگذارد زیرا مسائل طبیعیات، نه در دین و نه در معاش به کارمان نمی‌آید و از این رو لازم است آنها را فروگذاریم.^{۲۲}

۱. حمله مغولان و یورش تیمور، که برای ویران کردن آمده بودند؛ نه مانند، این هجومها باعث از بین رفتن کتابخانه‌ها و منابع فکری، قتل عام دانشمندان و ادبا و نیز به وجود آمدن روحیه یاس و ناامیدی، گسترش خرافات و جادوگری و نیز تن‌پروری و تجمل‌پرستی شد.

همچنین سبک نگارش، مبهم، مرموز، پرتکلف و به دور از استدلال منطقی شد و معلق نویسی، هنر محسوب شد.

یاقوت حموی، سیاح و جغرافی‌نویس قرن هفتم هجری قمری در مورد کتابخانه‌های مرو، که به دست مغولان نابود شد، چنین نوشته است:

متأسفم از اینکه از شهر مرو جدا شدم. در مرو ده کتابخانه وجود داشت که مانند آنها را از لحاظ داشتن تعداد کتاب و نفاست و ارزش در جهان ندیده‌ام؛ امانت گرفتن کتاب از این کتابخانه‌های دهگانه مرو، بسیار سهل‌الحصول و آسان و بدون تشریفات بود. کتابهای آن پیوسته در دسترس عموم قرار می‌گرفت و... من همه وقت در خانام حدود دویست جلد از کتابهای این کتابخانه‌ها را در امانت داشتم و بیشتر کتابهایی که برای مطالعه می‌خواستم، بدون سپردن وجه‌الضمان و یا دادن گروهی، در اختیار می‌گذاشتند. از کتابهای این کتابخانه بسیار استفاده کردم و باید بگویم بیشتر اطلاعاتی که در کتاب معجم البلدان و دیگر تألیفاتم آورده‌ام، از پرتو مطالعه این کتب بوده است. یقین اگر مغول (تاتار) به مرو نزدیک نمی‌شد، هرگز از مرو بیرون نمی‌شدم.^{۲۳}

البته حمله مغولان در دوره‌ای به وقوع پیوست که بی‌کفایتی شاهان ایرانی و عدم حمایت از علما موجب به اصطلاح «قرار مغزها» شده بود. در کتاب جنگهای صلیبی جلد سوم آمده است: «مردم، حکومت مغولان بر خود را بهتر از حکومت پادشاهان ایران می‌دانستند.»

۹. متروک ماندن دستورات اسلام در زمینه کسب علم، مانند طلب العلم فریضة علی کل مسلم و «اطلب العلم من المهدالی اللحد»؛ «اطلب العلم و لو بالصین» و «الحکمة ضالة المومن باخذها اینما و جدھا». این خود علی داشته است و مرتضی مطهری آنها را چنین برمی‌شمارد:

مسلماً یکی از علل این امر، حوادثی بود که در اوضاع اجتماعی مسلمین ابتدا توسط دستگاههای خلافت پدید آمد و بعد دنبال شد. ناهمواریها در زندگی مسلمین به وجود آمد؛ یک جامعه طبقاتی درست شد که با منظور اسلام ابتدا وفق نمی‌دهد. جامعه متقسم شد به یک طبقه فقیر و بدبخت که نان خود را به زحمت می‌توانست به دست آورد و یک طبقه مرفه و مبرور و مغرور که نمی‌دانست با آنچه در چنگال طرد، چه میکند؛ وضع زندگی عمومی وقتی که شکاف بر دارد، زمینه برای اجراء و عمل و توجه به این دستورها باقی نمی‌ماند و بلکه عواملی پدید می‌آید که اینگونه دستورها اجرا نگردد.

بعضی‌ها علت دیگری ذکر می‌کنند و مدعی هستند که علت اینکه دستورهایی اسلام راجع به علم زمین خورد، این بود که حسابی از جایی برناشته شد و به جای دیگر گذاشته شد... (یعنی آنچه اسلام به حساب علم و تشویق عموم به تعلیم و با سواد شدن و فضیلت علم گفته بود، همه به حساب عالم و تشویق به احترام و دست‌بوسی و فضیلت عالم گذاشته شد. مردم به جای اینکه توجه پیدا کنند که خودشان سواد پیدا کنند و تا حدی که مقدر است خودشان و فرزندانشان یا سواد و عالم شوند، توجهشان معطوف شد به اینکه اجر و فضیلت را در احترام و خضوع نسبت به علما کسب کنند. نتیجه همین شد که هست... در بیانات برخی علما اسلامی هم اگرچه آن انحراف که ذکر شده نیست ولی یکتوع جمود و انحراف دیگری، کم و بیش دیده می‌شود که البته آنها در کند کردن تیغ فرمانهای اسلام درباره علم، تاثیر داشته و آن انحراف این است که هر دسته و طبقه و صنفی از علمای اسلام چسبیده‌اند که مقصود رسول اکرم (ص) از آن علمی که فرموده فریضة است همان علمی است که ما داریم... غزالی می‌گوید:

... گفت: جناب شمس الشعراء، به تازگی چیزی انشاء فرموده‌اید؟ گفت: بلی، دیشب چیزی به نواب امین‌زاده نوشتم. فردا جمعه است؛ بنده حضوراً خواهم خواند. دست کرد به بغل، کاغذی درآورد، بنا کرد به خواندن و در اتمام هر بیتی، از مستمعین صدای «بارک‌الله» «احسنت، احسنت» است که پدل می‌شد. یکی از آن میان گفت: چطور است مشهدی؟ بگفتم: بنده از این چیزها نمی‌فهمم؛ این شیوه کهنه شده، مقتضیات زمان امروز را امثال این ترهات روحی نگذاشته، به بهای این سخنان دروغ در هیچ جای دنیا یک دینار نمی‌دهند، مگر در این ملک که سبب آنهم به جز بیکاری و بیماری و بی‌علمی و غفلت و دنائت نفس نیست... امروز بازار مار، زلف و ستیل کاکل کساد است. موی میان در میان نیست... بجای خال لب از ذغال معدنی باید سخن گفت. از قامت چون سرو و شمشاد سخن کوتاه کن. از درختان گردو و کاج جنگل مازندران حدیث ران. از دامن سیمین‌بران دست بکش و بر سینه معادن نقره و آهن بیاویز. بساط عیش را برچین، دستگاه قالی‌بافی را پهن کن. امروز استماع صدای سوت راه آهن در کار است، نه نوای عندهلیب گلزار. باده عقل فرسای را به ساقی بی‌حیا واگذار. حکایت شمع و پروانه کهنه شده، از ایجاد کارخانه شمع کافوری سخن ساز کن، صحبت شیرین لبان را به دردمندان واگذار؛ سرودی از چغندر آغاز کن که مایه شکر است...^{۲۴}

۱۱. تجارت پیشه بودن اکثر مردم سرزمینهای اسلامی. اینکه، شاید خود معلول شرایط اقلیمی و زیست محیطی بوده است، ضمن تنبل کردن مردم و خوشگذران کردن آنها، موجب شده بود که علوم کاربردی، در میان مسلمانان رشد نکنند و از کشفیات و ابداعات استفاده نشود و حداکثر علوم نظری مورد توجه قرار گیرد.

علماء اسلام در تفسیر حدیث «طلب العلم... تقریباً بیست فرقه شده‌اند و هر فرقه‌ای اهل هر علم و فنی بوده‌اند، گفته‌اند مقصود این حدیث همان علم و فن ما است. متکلمین گفته‌اند مقصود پیغمبر از این جمله، علم کلام است زیرا علم کلام، علم اصول دین است. علماء اخلاق گفته‌اند که مقصود، علم اخلاق است که آدمی بداند منجیات چیست و مهلکات کدام است؟ فقها گفته‌اند که مقصود، علم احکام است که لازم است هر کسی یا مجتهد باشد و یا از مجتهدی تقلید کند. مفسرین گفته‌اند که مقصود، علم تفسیر است زیرا تفسیر، علم بکتاب الله است و همینطور...^{۲۳}

۱۰. توجه افراطی به شعر و از بین رفتن حس واقع‌بینی. در واقع رواج فراوان شعر و شاعری در جوامع اسلامی، افسانه‌سازی و خیال‌پردازی موجب فاصله گرفتن مردم از مشکلات مبتلا به جامعه خویش و سرگرم شدن آنها در امور واهی و بی‌اهمیت شد. دو مطلب ذیل که مربوط به زمانی خارج از دوره مورد بحث هستند، پیش‌زمینه و پس‌زمینه ایده ما را مشخص می‌کنند. ویل دورانت می‌گوید:

... و علوم را (پارسیان) همچون کالایی می‌دانستند که وارد کردن آنها از بابل امکان‌پذیر بود؛ گرچه تمایلی به شعر و افسانه‌های خیالی داشتند. این کار را به عهده مزدوران و طبقات پست اجتماع می‌گذاشتند و لذت سخن گفتن و نکته‌پردازی و لطیفه‌گویی در گفت و شنید را برتر از خاموشی و تنهایی و مطالعه و خواندن کتاب می‌شمردند.^{۲۵} و زین‌العابدین مراغه‌ای در رمان اجتماعی انتقادی خویش که در دوره قاجاریه نوشته است، می‌گوید:



و بالاخره تحت کنترل و پیش بینی درآورند.

یادداشتها

۱. تاریخ تمدن اسلامی، طبع سوم، ج ۱، ص ۲۳۵، به نقل از تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی (جلد اول)، تألیف ذبیح... صفا، ص ۲۹. ضمناً در صفحه ۴ کتاب «تاریخ آموزش در اسلام» از احمد شبلی به نقل از صفحه ۴۵۷ فتوح البلدان، تألیف بلاذری، آمده است: «هنگامی که اسلام آمد، تنها هفده تن از قریش خواندن و نوشتن می دانستند».
۲. غنیمه، عبدالرحیم، تاریخ دانشگاههای اسلامی، ترجمه نور... کسائی، انتشارات یزدان، ۱۳۶۴، ص ۹۴، ۹۵.
۳. فرهاد، مهدی، تاریخ علم در ایران (جلد اول)، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵، ص ۸۹.
۴. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی (جلد اول)، ص ۶۳.
۵. صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی (جلد اول)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۴.
۶. براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران (جلد اول)، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۳۰۳.
۷. زبیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۵۸۶.
۸. فرهاد، پیشین، ص ۹۰.
۹. زیباکلام، صادق، ما چگونه ما شدیم، انتشارات روزنه، چاپ سوم، ۱۳۷۶ ص ۲۲۲، ۲۲۵.
۱۰. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۵۸، ص ۱۶۴.
۱۱. صفا، پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۵.
۱۲. به نقل از گلشنی، مهدی، از علم سکولار تا علم دینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰.
۱۳. سرگین، فولاد، گفتارهایی پیرامون تاریخ علوم عربی و اسلامی، ترجمه اعطایی.
۱۴. فرهاد، پیشین، ص ۸۷، ۸۶.
۱۵. مروج الذهب جلد ۴، ص ۲۴۶، به نقل از ذبیح... صفا، ص ۱۳۴.
۱۶. صفا، پیشین، ص ۱۲۷-۱۲۶.
۱۷. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام در غرب، ترجمه هاشم حسینی، ص ۷۵۴.
۱۸. حائری، عبدالهادی، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۳۱.
۱۹. غزالی، المنقذ من الضلال، ص ۹، به نقل از ذبیح... صفا، ص ۱۴۸.
۲۰. صفا، پیشین، ص ۱۳۹.
۲۱. لیل الایوان الصفا، ج ۴، ص ۹۵، به نقل از ذبیح... صفا، ص ۱۴۷-۱۴۶.
۲۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروین گنابادی، ص ۱۰۰۵ و ۱۰۹۲.
۲۳. حقیقت عبدالرحیم، تاریخ علوم و فلسفه ایرانی از جاماسب حکیم تا حکیم سبزواری، انتشارات کوش، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶-۲۳۵.
۲۴. مطهری، مرتضی، ده گفتار، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۲۵. دورانت، ویل، تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ص ۴۳۵.
۲۶. مراغه ای، زین العابدین، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، گزیده هاشم آغاچری، انتشارات همراه، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸-۱۱۶.
۲۷. قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین.
۲۸. حائری، پیشین، ص ۱۵۸-۱۵۶.
۲۹. شریعتی، علی، دیالکتیک توحیدی (دفتر اول)، انتشارات کانون نشر اندیشه ها، ۱۳۵۸.
۳۰. سیاسی، علی اکبر، مبانی فلسفه، انتشارات اسلامیه، ۱۳۴۲، ص ۲۶۴

۱۲. انحراف از مسیر اصلی اسلام و توجیه اشتباه بعضی از عقاید

اسلامی. برای مثال قضا و قدر، اسیر سرنوشت محتوم بودن؛ تقيه، تن به خطر ندادن؛ توکل، تنبلی و بی تدبیری؛ انتظار فرج، پذیرش بی عدالتی؛ زهد، پست و بی ارزش انگاشتن دنیا؛ شفاعت، بار گناه را به گردن شفیعان انداختن؛ صبر، تحمل ظلم و اجحاف و... تعبیر شد.^{۲۷}

علاوه بر این، رشد روحیه صوفیگری و درویش مسلکی به بی توجهی و بی تفاوتی نسبت به امور دنیا و رضایت به وضع موجود منجر شد. پلید بودن زندگی مادی، فقر و رنج تبلیغ شد که نتیجه آن حذف هر گونه تلاش جدی در ایجاد رفاه در جامعه، آینده نگری و توجه به علم بود. (البته اعتقاد به اینکه با استدلالهای علمی و عقلی نمی توان به ذات احدیت پی برد و اینکه توجه به علم، آدمی را از قرب الهی دور می کند، به توسعه تصوف کمک کرد.)

از طرفی نوعی احساس و اعتقاد در میان مسلمانان مبنی بر برتری کیش آنها نسبت به بقیه ادیان، به همراه بدبینی مسلمانان نسبت به مسیحیان اروپایی، که در اثر جنگهای صلیبی (۱۲۹۱ - ۱۰۹۷ میلادی) و کشتار مسلمانان در اسپانیا ایجاد شده بود، موجب شد که مسلمانان، اروپاییان را لایق شناسایی ندانند و حتی به یادگیری زبان آنان همت نکنند. وجود این فاصله بین مسلمانان و غرب و بسته بودن باب مطالعه فرهنگ و تمدن اروپا، تا دوره قاجاریه ادامه داشت.^{۲۸}

۱۳ - روش شناخت، که در دوره طلایی اسلامی بر مشاهده، تجربه و آزمایش استوار بود، به شدت متکی به روش ذهنی ارسطویی شد.^{۲۹} این روش مدعی بود می تواند انسان را به حقیقت مطلق برساند و هدف آن نیز شناختن تصورات، به کیفیتی بود که ذهن آنها را به هم مرتبط کرده است. این روش، معرفت تازه ای به دست نمی داد برای توضیح، استنتاج قیاسی را در نظر بگیرید. به عقیده دکارت «قیاس، مطلب تازه ای یاد نمی دهد و مجهولی را معلوم نمی کند بلکه تنها کارش عرضه داشتن چیزی است که معلوم است؛ پس روشی نیست که به توسط آن بتوان به اختراع و اکتشاف نائل شد». مثلاً وقتی می گوئیم «هر انسانی فانی است» و «سقراط انسان است»، پس «سقراط فانی است»؛ قضیه «سقراط فانی است» در قضیه کلی «هر انسانی فانی است» قبلاً محرز و مسلم فرض شده است. به قول جان استوارت میل، یک مصدر و به مطلوب صورت گرفته است. ما نمی توانیم از فناپذیری انسان مطمئن باشیم مگر آنکه قبلاً فناپذیری تمام افراد این نوع، مورد قبول ما باشد. پس اگر در فناپذیری سقراط جزئی شک داشته باشیم، قضیه کلی «انسان فانی است» از همین شک و تردید مخدوش خواهد بود.^{۳۰}

منطق ثبوتی ارسطویی تأثیر منفی دیگری نیز داشت و آن این بود که همه را مطلق اندیش کرد و با تکیه بر تقدس و به کمک تعصبه فکر تشکیک، تصحیح یا تکمیل اندیشه ها مردود شد. افراد به تدریج منقل و تسلیم جزمیات خود شدند؛ در حالی که بعد از رنسانس، غربیها با این استدلال که همه چیز نه تنها قابل فهم برای همه بلکه قابل تغییر به وسیله همه است، با دیدی تجربه گرا و آزمون گر، به خود اجازه دادند بر سرنوشت خود حاکم شوند و هر آنچه را می خواهند، در حد توان، بشناسند مورد شک قرار دهند، ویران کنند و بسازند؛ یا متحول کنند و رشد دهند